

نظریة المعرفة

■ عبدالحسین خسروپناه

■ نظریة المعرفة

■ آية الله الشيخ جعفر السبحانی

■ المركز العالمی للدراسات اسلامیة، قم

■ ۳۰۰۰ نسخه، ۱۴۱۱ هـ ق.

معرفة شناسی دانشی است که در متون فلسفی غرب با سه اصطلاح Epistemology، Gnostology و Theory of knowledge به کار رفته است و در سه دهه اخیر تعبیر «نظریه شناخت» استعمال می شود. نظریه معرفت یا شناخت، دانشی است که از حقیقت معرفت انسان، ارزش، ادوات، مراحل، حدود و موانع معرفت او سخن می گوید. فلاسفه اسلامی گرچه به طور مستقل از این زوایای معرفت سخن نگفته اند، ولی در فصول مختلف علم، منطق، فلسفه و عرفان بدان پرداخته اند. علامه طباطبایی به عنوان اولین

مستفکر اسلامی با تألیف کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، معرفت‌شناسی را بر هستی‌شناسی مقدم ساخت و مباحث معرفت‌شناسی را به طور مستقل مورد کنکاش قرار داد. شاگردان وی نیز این طریقت را طی کرده و آثار مستقلی در این عرصه نگاشته‌اند. شبهات جدید کلامی که عمدتاً زاییده مباحث معرفت‌شناختی است، مراکز علمی و پژوهشی حوزه‌های علمیه را به چالش انداخت و اساتید حوزه را واداشت تا با این رویکرد به مسایل معرفت‌شناختی بپردازند. فلاسفه اسلامی نوصدرایی، با دو رویکرد به تألیف آثار معرفت‌شناختی پرداخته‌اند. برخی مانند استاد شهید مطهری، امکان معرفت را آغازین مباحث معرفت‌شناسی دانسته‌اند و در فرایند این دانش از دکارت الگو گرفته‌اند. گروهی دیگر مانند استاد جوادی آملی و استاد سبحانی همانند معرفت‌شناسان جدید، از تعریف معرفت شروع کرده‌اند. البته عالمان گذشته یونان باستان و فلاسفه اسلامی نیز این طریقت را دنبال می‌کردند.

کتاب نظریة المعرفة به عنوان درآمدی بر علم و فلسفه و الهیات، پاسخی نو به پرسش‌های جدید معرفت‌شناختی است که توسط استاد آیت‌الله سبحانی تدریس و توسط شیخ حسن محمد مکی‌العاملی به زبان عربی تدوین شده است و از سال ۱۳۷۰ تا کنون به عنوان کتاب درسی رشته تخصصی کلام اسلامی در مؤسسه امام صادق علیه السلام تدریس می‌گردد. کتاب نظریة المعرفة در یک مقدمه، دوازده فصل و یک خاتمه تدوین شده است. مقدمه آن به اهمیت «نظریه شناخت» و ارتباط و حاجتمندی معارف بشری پرداخته‌اند و آن را سنگ بنای اساسی همه معارف معرفی می‌کند.

مؤلف در فصل اول به ذکر تعاریف متکلمان و فیلسوفان در باب علم و شناخت پرداخته و تعاریف معتزله، ابوبکر باقلانی، شیخ اشعری، ابن فورک اشعری و تعریف مشهور فلاسفه را نقل و سپس نقد می‌نماید و جامع و مانع نبودن آنها را گوشزد می‌کند و در پایان، علم را چنین تعریف می‌کند:

ان العلم عبارة عن حضورالمعلوم لدى العالم، اما حضوراً بالمباشرة او بغيرها.

شامل تمام اقسام علم حضوری و حصولی در این تعریف از امتیازات آن به شمار می‌رود. فصل دوم کتاب نظریة المعرفة، به بررسی اقسام معرفت، از جمله انقسام علم به تصور و

تصدیق، ضروری و اکتسابی، علم‌الهی و علم بشری و علم حیوانی، تقسیم ضروری به اولیات، مشاهدات، تجربیات، متواترات، حدسیات و فطریات و اقسام تصور کسبی به حد تام، حد ناقص، رسم تام و رسم ناقص و اقسام تصدیق کسبی به قیاس، استقراء و تمثیل، انقسام علم به فعلی و انفعالی، حصولی و حضوری، کلی و جزئی، تفصیلی و اجمالی، علمی و عملی، حقیقی و اعتباری اختصاص دارد.

فصل سوم کتاب نیز به بررسی یکی از مهمترین مسایل معرفت‌شناختی، یعنی ارزش شناخت پرداخته است. مؤلف محترم در این باره می‌گویند:

«انسان با اشرافی که نسبت به عالم دارد، اشیاء را مشاهده می‌کند و علم یقینی نسبت به موجودات عالم پیدا می‌کند و به وجود حقایقی ورای صور ذهنی اعتراف می‌نماید. در عین حال، خطای پاره‌ای از صور ذهنی را می‌پذیرد. بر این اساس، معیار معرفت را جویا می‌شود تا معرفت صحیح از سقیم را تشخیص دهد.»

در برابر این رویکرد، منهج انکار و منهج شک ظهور می‌کند. منکران نیز به سه طایفه منشعب می‌شوند. گروهی که مطلق واقعیات را انکار می‌کنند و دسته‌ای که در ضمن انکار واقعیات، به چند حقیقت اعتراف می‌کنند و عده‌ای که به صراحت از واقعیت انسان و علم او سخن می‌گویند. شکاکان نیز به شبهاتی چون خطای حواس، خطای ادراکات عقلی و مانند اینها پرداخته‌اند و مؤلف کتاب، تمام شبهات شکاکان و منکران را به نقد کشیده و منهج یقین را به تفصیل دنبال می‌کند. منهج یقین از دو اصل دفاع می‌کند: اصل اول اینکه وراء ذهن و ذهنیات، واقعیات خارجی وجود دارد و دوم اینکه انسان - با توجه به ادوات و ابزار معرفت - بر درک صحیح آن واقعیات - البته به قدر طاقت بشری - تواناست.

مؤلف محترم در این قسمت از کتاب به نظریات گوناگون در باب معرفت یقینی پرداخته و رویکرد سقراط، افلاطون، ارسطو، اپیکور، فلاسفه اسلامی، فلاسفه غربی از جمله عقل‌گرایان، حس‌گرایان، نسبی‌گرایان، دیالکتسین‌ها و روان‌کاوان پرداخته و آنها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

در پایان فصل ارزش شناخت، به عوامل اساسی تمایل فلسفه غرب به شک، از جمله کاستن ارزش حس، تأثیر ظروف زمان و مکان و دستگاه فکر، تفسیر مادی از معرفت و تأثیر اوضاع

اقتصادی و عناصر لاشعوری در ادراکات شعوری اشاره می‌کند.

فصل چهارم کتاب به ادوات معرفت و ارزش معرفت‌شناختی آنها اختصاص دارد. ابزار حس، عقل، تمثیل، استقراء، تجربه، الهام، اشراق و کارکرد آنها مورد بحث قرار گرفته است. علاوه بر این به نقدهای پاره‌ای از مخالفان حس و عقل و اشراق و غیره پاسخ داده شده است. در این فصل استنتاج، ادراک مفاهیم کلی، تصنیف موجودات، تجزیه و تحلیل، ترکیب، تلفیق، درک مفاهیم ابداعی و نیز تفاوت استقراء، تجربه، ارزش علمی تجربه و توجه عالمان اسلامی از جمله جابر بن حیان، محمد بن زکریای رازی، ابن سینا، ابن هیثم و خواجه طوسی مورد توجه قرار گرفته و در پایان فصل، ضمن بیان الهام و اشراق به شرایط لازم جهت فرایند اشراق پرداخته است.

مراحل معرفت پنجمین فصل کتاب نظریه‌المعرفة است که به تبیین نظریه فلسفه علمی و اصحاب فلسفه مادی دیالکتیکی و فلاسفه اسلامی پرداخته است.

ملاک حقیقت و معیار تمییز حقایق از اوهام، دو فصل دیگر کتاب مذکور است که به تئوری‌های «صدق» از دیدگاه فلاسفه اسلامی و غربی و نیز به بررسی نظریه «بدهت»، «تجربه» و «غلبه» پرداخته و در این راستا، نظریه مطابقت را ترجیح داده و نظریه پراگماتیسم و انسجام‌گرایی جامعه‌شناختی و نسبی‌گرایی و نیز نظریه تجربه‌گرایی و نظریه مارکسیست‌ها را مورد نقد قرار داده است.

حدود و گستره معرفت، از ارزشمندترین مباحث معرفت‌شناسی است که استاد در فصل هشتم بدان پرداخته و به نقدهای مخالفان معرفت در عرصه توانایی عقل بشری نسبت به حقیقت وجود، واجب‌الوجود، حقایق اشیاء، براهین اثبات خدا و... پاسخ می‌دهد.

فصل نهم و دهم نیز به مجرد معرفت و رابطه معرفت با مقولات عشر اختصاص دارد و تمایل مجرد معرفت از جمله استحاله انطباق کبیر در صغیر، امتناع انطباق متصل در منفصل، انقسام ناپذیری روابط تصدیقی و وجدانیات، ثبات فکر و ادراکات کلی و... را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و مشکلات وجود ذهنی و اتحاد صور ذهنی با حقایق خارجی در ماهیت راحل می‌نماید. شرایط و موانع معرفت، فصل یازدهم کتاب نظریه‌المعرفة است که به انتباه، سلامت ذهن و سلامت حواس به عنوان شرایط معرفت و به بررسی موانع داخلی و خارجی معرفت پرداخته

است.

آخرین فصل کتاب به مسأله مهمی در فلسفه اخلاق یعنی رابطه «هست» و «باید» و حکمت نظری با حکمت عملی پرداخته است و با طرح سد نظریه افراطی، تفریطی و اعتدالی، از نظریه اخیر دفاع می‌کند و تأثیر حکمت نظری در حکمت عملی را به نحو مقتضی می‌پذیرد. مؤلف در خاتمه کتاب به مسأله ثبات و تطور معرفت پرداخته و به اجمال آن را از نظر می‌گذراند.

علی‌رغم اینکه کتاب نظریه‌المعرفه از امتیازهای فراوان جامعیت و ارزش علمی خوبی برخوردار است و با نثر روان و زیبایی تدوین شده، دارای کاستی‌هایی است که باید در ویرایش‌های بعدی جبران گردد.

۱. غربیان نیز در تعریف علم، تحقیقات ارزشمندی ارائه نموده‌اند. از جمله تعریف علم به «باور صادق موجه» که بعدها توسط گنیه مورد نقد قرار گرفت و قیودی بر آن افزوده شد. توصیف و تحلیل این گونه تعاریف به روزآمد بودن کتاب می‌افزاید.

۲. برخی از تقسیمات علم در فصل دوم از حصر عقلی برخوردار نیستند. برای نمونه تقسیم علم به تصور و تصدیق، از تقسیمات علم حصولی به شمار می‌آیند و باید به عنوان اقسام مطلق علم معرفی گردند.

۳. گونه‌های شک و یقین از مباحث مهم معرفت‌شناختی است که کتاب مذکور فاقد آن است. یقین منطقی، یقین روان‌شناختی، یقین ذاتی، یقین موضوعی و نیز شک منطقی، وهمی، استدلالی، مزاجی، مطلق، نسبی، منطقدای، دستوری و هوسی از مهمترین اقسام شک و یقین‌اند و نیز ادوار و مراحل شکاکیت از جمله شکاکیت باستان (شکاکیت منطقه‌ای هراکلیتوس، سوفیسم، آکادمی) و شکاکیت نوین (مونتینی، دکارتی، هیومی و معاصر) باید به تفصیل مورد توجه قرار گیرد.

۴. مشکل استقراء و تجربه بسیار عمیقتر و گسترده‌تر از آن است که در کتاب نظریه‌المعرفه بدان پرداخته شده است. اشکالات و جوابهای هیوم، بیکن، جان استوارت میل، رایشنباخ، راسل، پوپر، گودمن و شهید صدر باید مورد توجه قرار گیرد.

۵. تئوری‌های صدق و تئوری‌های توجیه نیز به طور جامع در این کتاب مورد بحث قرار

نگرفته است. اشکالات فراوانی نسبت به تئوری مطابقت مطرح شده که باید پاسخ داده شود. علاوه بر اینکه تئوری انسجام‌گرایی از قرائت‌ها و تقریرهای گوناگونی از سوی برادلی، رِشر، کواین، کوهن و نیز تفسیرهای مختلف از نظر پراگماتیسم از سوی ویلیام جیمز و جان دیوئی مطرح شده است که باید به توصیف و تحلیل آنها پرداخت. نظریه کاهش‌گرا و حشو اظهاری نیز در این کتاب اصلاً مورد توجه قرار نگرفته است.

۶. کاستی دیگر این اثر، خلط میان مباحث معرفت‌شناسی با هستی‌شناسی علم، یا علم‌شناسی فلسفی است که در فصل نهم و دهم خود را نمایان می‌سازد؛ زیرا معرفت‌شناسی بد حیثیت کاشفیت و حکایت علم و انطباق آن با واقع می‌پردازد، ولی هستی‌شناسی علم، از عوارض و احکام وجود یا ماهیت علم سخن می‌گوید. بنابراین مباحث مجرد علم، اتحاد علم، عالم و معلوم، وجود ذهنی و رابطه علم با مقولات عشر به هستی‌شناسی علم اختصاص دارد.

۷. فصل دوازدهم کتاب یعنی رابطه حکمت نظری با حکمت عملی نیز از مسایل فلسفه اخلاق یا معرفت‌شناسی اخلاق است که در کتاب نظریة المعرفة مطرح گردیده است.

۸. لازم بود مسأله ثبات و تطور معرفت به طور جامع‌تری تدوین گردد.